

بازخوانی ماجرای جهیمان العُتیبی و
ظهور اندیشه مهدویت در بطن وهابیت

بازخوانی ماجرای جهیمان العُتیبی و ظهور اندیشه مهدویت در بطن وهابیت

یکی از رویدادهای نادر و عجیب تاریخ اسلام در عربستان سعودی، ماجرای هجمه و تصرف بیت الله الحرام توسط شخصی به نام جهیمان العتیبی و همراهانش در نوامبر 1979/اول محرم 1400 بود. مقاله حاضر در سه بخش مجزا به بررسی این حادثه می پردازد. در بخش اول و اصلی آن، به تاریخ حیات جهیمان تا ماجرای مکه، در بخش دوم به اساس و سرچشمه های این حرکت و در بخش سوم، به مشروعیت و اهمیت عقیدتی اندیشه جهیمان العتیبی و تأثیر او بر حرکت های بنیادگرایانه دیگر، پس از او در عربستان سعودی پرداخته می شود.

ماجرای هجمه و تصرف بیت الله الحرام توسط جهیمان العتیبی و همراهانش در نوامبر 1979/اول محرم 1400، یکی از رویدادهای نادر و عجیب تاریخ اسلام در عربستان سعودی بوده که تا کنون علل و عوامل دقیق آن درک نشده و اکنون و پس از گذشت دهه ها از آن ماجرا سؤالات بسیاری بدون پاسخ مانده است. به راستی این مهاجمان که بودند؟ پس از واقعه مکه بر سر آنها و عقایدشان چه آمد؟ بازماندگان شان اکنون در چه وضعیتی قرار دارند؟ اساساً چرا گروه جهیمان پدید آمد و به دنبال کدام مقصود بود؟ [2] این مقاله برآن است تا با جمع آوری اطلاعات جدید و تازه ای که از این رویداد در دسترس است، برای اولین بار تحلیلی علمی از این رویداد ارائه نماید. تقریباً تمام اطلاعات کافی از شرح موقوف و اتفاقات دقیقی که در این زمان رخ داده است را همه می دانند. آنچه در این میان مغفول و ناپیداست، زمینه ها و ریشه های شکل گیری این حرکت است که در پرده ای از رمز و راز مانده است. [3] اطلاعات بسیار اندکی از ریشه های اصلی این اتفاق در دست است. [4] از سوی دیگر منابع بسیاری درباب این رویداد وجود دارد که به شدت تحت تأثیر رویکردهای سیاسی حاکمیت عربستان سعودی منتشر شده است. [5] مشکل اصلی در این میان عدم دسترسی به منابع دست اول و اساسی درباره روند شکل گیری افکار و آرای جهیمان العتیبی است. روند مطالعات درباب جهیمان در سال 2003 تغییرات شگرفی کرد؛ چرا که ناصر الحزیمی [6] یکی از طرفداران سابق جهیمان که به صورت مستقیم در این گروه حضور داشت، خاطرات خود را در نشریات و روزنامه های سعودی منتشر کرد و پرده از بسیاری از مسائل مبهم در این میان برداشت. [7] او بین سال های 1976 تا 1978 در این گروه حضور داشت؛ اما یک سال پیش از واقعه مکه از این گروه جدا شد. او توسط پلیس دستگیر شد و هشت سال به زندان افتاد. و پس از رهایی از زندان، از تمام افکار بنیادگرایانه سابق خود دست کشید و به عنوان فعال رسانه ای در روزنامه مهم الرياض مشغول به فعالیت شد.

البته حزیمی در اعتراف به رویکرد اشتباه بنیادگرایانه سابق خود تنها نبود. پس از آن اتفاق و در دهه 1990 بسیاری از اعضاء سابق آن گروه رسماً و علناً خود را از تمام اعمال پیشین خود بری ساخته و اعلام پشیمانی کردند. [8] اگرچه نمی توان انکار کرد که پیداری و ظهور یک باره این گروه توأب، در این دوره به صورت مستقیم متأثر از سیاست های محدودکننده آزادی مربوط به دوره ملک عبدالله در سال 1999م بود و قطعاً متأثر از فشارهایی بود که اسلام گرایان محافظه کار برای نابودی اسلام بنیادگرا در عربستان سعودی آغاز کرده بودند؛ اما تأثیر درک

عمق اشتباهات در اندیشه جهیمان از دلایل مهم این بازگشت‌های عقیدتی بوده است. این مقاله اساساً بر مبنای ادعاهای ناصر الحزیمی که نسبت به دیگر توانین، رویکرد عقلانی‌تر و اطلاعات دقیق‌تری داشت تهیه شده است. نگارندگان این مقاله کوشیده‌اند، با سفر به عربستان و کویت و ملاقات با افراد متعدد این گروه، اطلاعات کامل و بسیار جزئی‌ای را از ماجرای قیام جهیمان ارائه دهند. ما توانستیم با ملاقات با یکی از اعضای گروه جهیمان که در سال 1400/1979 نیز در واقعه فتح مکه حضور داشته، مصاحبه مفصلی انجام دهیم و منبع اصلی کتاب بی نام و نشانی که دربارهٔ جهیمان نوشته شده را بیابیم که در حقیقت تنها منبع دست اول ما در باب آراء و افکار او محسوب می‌شود. [9] مصاحبه با خبرنگاری که برای اولین بار از ماجرای جهیمان خبر تهیه کرد و در ارتباط کامل و نزدیک با وقایع بود، یکی از نقاط قوت این پژوهش است. در طول این تحقیق مفصل که دو سال به طول انجامید، توانستیم اطلاعات مفصلی از افراد متعددی که به نوعی با ناصر الحزیمی ارتباط داشته‌اند و شاهدان عینی ماجرا محسوب می‌شدند، کسب کنیم.

این مقاله به سه بخش مجزا تقسیم می‌شود. در بخش اول و اصلی آن، به تاریخ حیات جهیمان تا ماجرای مکه پرداخته‌ایم. در بخش دوم به اساس و سرچشمه‌های این حرکت نگرسته‌ایم و در پی ارزش‌سنجی و محک‌نظریاتی بوده‌ایم که در این باب ارائه شده‌اند. در گام سوم، به مشروعیت و اهمیت عقیدتی اندیشه جهیمان العتیبی و تأثیر او بر حرکت‌های بنیادگرایانه دیگر، پس از او در عربستان سعودی پرداخته‌ایم. این مقاله بر مبنای دو فرضیه اساسی بنیان نهاده شده است. اول آنکه ما به دنبال اثبات این مسئله هستیم که عمده افرادی که در سال 1400/1979 در مکه سنگسار شدند، اعضاء «جامعه السلفیه المحتسبه» بودند که در نیمه‌های دهه 1960 در مدینه پدید آمدند و دغدغه اصلی آنها امر به معروف و نهی از منکر بوده است. دومین فرضیه این است که جامعه السلفیه و متاثرین بنیادگرایش، یکی از اصلی‌ترین نمایندگان ظهور مدنی رویکردهای بنیادگرایانه وهابی هستند که امروز نیز نقش بسیار مهمی در جامعه، دین و سیاست عربستان سعودی ایفا می‌کند. این گروه به وجوه متمایز خاصی از دیگران شناخته می‌شوند: تأکید بسیار شدید بر انجام امور شرعی، رد و استهزاء علنی سیاست‌ورزی‌های دولت سعودی و مخالفت و سنگ‌اندازی در اجرای تمام دستورات و تصمیمات دولتی. از این رویکرد باید با عنوان خوارچ اسلام‌گرایی دولت سعودی یاد کرد که از لحاظ ساختار شکل‌گیری عقاید و اندیشه‌هایشان، بسیار پنهانی‌تر از دیگر جریان‌های منتقد در عربستان سعودی، همچون جریان الصحوه (بیداری) که توسط اسامه بن لادن شکل گرفت، نظام یافته‌اند. [10]

مخالفان اسلام‌گرایی دولت سعودی پیش از سال 1979

در حقیقت موارد بسیار نادر و انگشت‌شماری از مخالفت و معاندت با دولت عربستان سعودی در تاریخ این کشور از بدو شکل‌گیری دولت سوم سعودی در سال 1902 تا کنون وجود دارد. اصلی‌ترین و اولین جنبش ضد دولتی در عربستان به «فتنه اخوان» مشهور است که در دهه 1920 رخ داد. اخوان، بیابانگردان نجدی بودند که از قبایلی همچون عتیه و مطیر انتخاب شده، از لحاظ عقیدتی به شدت معتقد به آموزه‌های وهابیت بودند و از جنبه نظامی به خوبی به اصلی‌ترین گروه در ارتش ابن سعود برای فتح مناطق تبدیل شده بودند؛ اما زمانی که مرز فتوحات دولت سعودی به مرزهای انگلستان رسید، ابن سعود دستور به توقف روند فتوحات داد. اخوان به سرعت تبدیل به یکی از اصلی‌ترین منتقدان ابن سعود در مسیر اخذ پیشرفت‌های تکنولوژیک و مدرن غربی شدند. اخوان حضور مظاهر غربی و مستشاران بریتانیایی را دلیلی

برای توقف وظیفه جهاد می‌دانستند و با آن مخالف بودند. برخی از گروه‌های اخوان هم بودند که اهداف مبهم سیاسی را در ذهن می‌پروراندند؛ اما توسط ابن سعود عقیم ماند. [11] آنها به هیچ وجه از دستور ابن سعود مبنی بر تحویل سلاح‌هایشان پیروی نکردند و با رهبری فیصل الدویش و سلطان بن یجد، شیوخ قبایل مطیر و عتیبه به جنگ سپاه ابن سعود رفتند که کاملاً توسط ارتش انگلستان تجهیز شده بود. نتیجه همان بود که انتظار می‌رفت. دو سپاه در سال 1929 در محلی به نام شبلة مقابل هم قرار گرفتند و اخوان خیلی زود شکست خوردند. توبه‌کنندگان از میان اخوان هم به ارتش ملی پیوستند.

در دهه‌های 1950 و 1960 که تظاهرات ناقص و ضعیفی، حاصل از افکار چپ‌گرا و کمونیستی در عربستان دیده شد، دولت مرکزی را بر این مطلب مصمم‌تر کرد که هیچ ابزاری بهتر از نیروی علمای وهابی برای اداره فکر و اندیشه اجتماع بهتر و کارگشایتر نیست. برتخت‌نشینی ملک فیصل در سال 1964 که رویکرد پان‌اسلامی را اتخاذ کرده بود از یک سوی و اثرات جنگ سرد بر جهان عرب از سوی دیگر، باعث شده بود تا بودجه و اهمیت بیشتری نسبت به تاثیرگذاری نظام مذهبی بر اجتماع عربستان اعمال شود. این مسئله زمینه ساز شکل‌گیری جمعیت‌های محدود و محلی مذهبی بود که عموماً با عقاید بنیادگرایانه به دنبال بسط دین و امر به معروف و نهی از منکر بودند. همین جمعیت‌ها بعدها پتانسیلی را ایجاد کرد به هیچ وجه به سود دولت سعودی نبود.

در این زمان، دو گونه مهم از اسلام‌گرایی در عربستان بسط و گسترش پیدا کرد. یکی به شدت عمل‌گرا، سیاسی و نخبه‌گرا بود که بعدها به انجمن السهوة الاسلامیه شهرت یافت. شکل‌گیری این جریان، بیانگر آغاز یک جریان اسلام‌خواه و بنیادگرای جدید در جامعه عربستان سعودی بود. در حقیقت می‌توان آن را یک جریان محدود و عزلت‌گرا، با درجه اسلام‌گرایی نازل دانست که در عموم به نوسلفی* مشهور هستند. گاه به آنها خارجی هم اطلاق می‌شود و این دو مفهوم در کنار هم از دهه 1960 تا 1990 در ادبیات سیاسی - مذهبی عربستان سعودی به کرات دیده می‌شود. الصحوۃ الاسلامیه در دهه 1950 و در آغاز فعالیت‌هایش به سرعت در میان دانشجویان عرب رشد و گسترش یافت و خیلی زود به کشورهای اطراف همچون سوریه و مصر کشیده شد. این افراد تحصیل‌کرده و آموزش‌دیده به سرعت تبدیل به زیرساخت‌های نظام آموزشی و اداری عربستان سعودی شدند و افکار خود را از این طریق بسط دادند. گسترش شدید الصحوۃ در میان جماعت دانشگاهی و آکادمیک عربستان سعودی، در فاصله بیست‌ساله میان 1970 تا 1990 کاملاً چشمگیر بود. آنها از لحاظ مسائل عقیدتی هنوز به مبانی وهابیت معتقد بودند؛ اما بر مبنای تمایلات سیاسی و اجتماعی به اخوان المسلمین مصر نزدیک بودند. آنها دقیقاً به دنبال اصلاح سیاست‌های دولت سعودی بودند، بدون اینکه توجه و انتقاد خاصی به مبانی مشروعیت این نظام داشته باشند. [12]

در همین شرایط و از سوی گروه اسلام‌گرای دیگری حرکت جهیمان در دهه 1970 ظهور کرد. در حقیقت این حرکت تحت تأثیر آموزه‌های مفتی بزرگ عربستان محمد بن ابراهیم آل شیخ و پس از او عبدالعزیز بن باز معروف در دانشگاه مدینه آغاز به کار کرد. [13] هدف اصلی این دو تن، بسط و گسترش اندیشه وهابی به مرزهای خارج از حجاز و عربستان بودند. ویژگی مهم حرکت آنها نصب و تعبیه دو گروه عمده دعوت و حَسَبَه (مامورین امر به معروف و نهی از منکر) در میان گروندگان به این تفکر بود. به عبارت بهتر تمام اعضای گرونده به این حرکت در یکی از دو گروه فوق مسئولیت‌های خویش را در جامعه انجام می‌دادند.

همزمان با این حرکت، جامعه فکری و حوزه‌های علمی مدینه با تأثیرات جدید اندیشه‌های

محمدناصرالدین الالبانی(1914-1999) مواجه بودند. آلبانی، عالمی سوری الاصل بود* که توسط عبدالعزیز بن باز به عربستان دعوت و به ریاست دانشگاه اسلامی مدینه منصوب شد و تا سال 1961 در آن محل به تدریس پرداخت. آلبانی یکی از چهره‌های سرشناس و برجسته اهل حدیث در سوریه بود. به شکل ویژه‌ای می‌توان آلبانی را یکی از چهره‌های پیوندزنده میان جریان سلفی‌گری در شام و وهابی‌های عربستان دانست. جریان سلفی‌گری که از بطن مکتب فقهی حنبلی در شام برآمده و رشد پیدا کرده بود، به دنبال نفی تقلید و احیای اجتهاد در اندیشه اسلامی بود و از سوی دیگر رویای بازگشت به دین اصیل اسلام را در زمینه‌های متعددی همچون فقه و حدیث در سر می‌پروراند. حقیقت آن بود که حضور آلبانی در مدینه و همراهی ابتدایی او با علمای سرشناس وهابی همچون عبدالعزیز بن باز مدتی بیشتر به طول نینجامید. او در کتاب معروفش صفة الصلوة النبوی با توجه به استنادات حدیثی و فقهی خود، مجادلات مهمی را در میان علمای وهابی عربستان برانگیخت و برخی از محققین معتقدند، علت خروج او از مدینه در سال 1963 هم به همین کتاب و ماجراهای اطراف آن مربوط بوده؛ اما علت اصلی و واقعی آن هنوز بر کسی آشکار نیست. حقیقت آن است که نظرات فقهی و ذائقه فکری آلبانی چنان تند بود که در برخی نقاط، مصالح دولت مردان سعودی را در جامعه عربستان به خطر می‌انداخت و یکی از مواضع اختلافات اجتماعی میان اهل دین و اهل سیاست در جامعه سعودی اندیشه‌های آلبانی بود. به هر روی، تأثیرات آلبانی در جامعه مذهبی حجاز چنان عظیم بود که با وجود عدم حضور وی پس از سال 1963، پیروانش زمینه‌های شکل‌گیری جامعه السلفیه المحتسبه را پدید آوردند.

جامعة السلفية المحتسبه

گروهی که به جامعه سلفیه مشهور بود در میانه‌های دهه 1960 میلادی در مدینه آغاز به کار کرد. هسته اصلی این گروه از میان جوانان پرشور داعی در روستاهای اطراف مدینه تشکیل شده بود.[14] این جوانان که تحت تأثیر اندیشه‌های بنیادگرایانه آلبانی قرار داشتند، به ایجاد تصفیه و پاکسازی اساسی در مبانی عقیدتی گروه‌های مورد تأیید دولت عربستان سعودی اعتقاد داشتند. این گروه خود را رقیب جماعه التبلیغ می‌دانست که در دهه 1970 آغاز به کار کرده بود.[15] اساساً این دو هدف بنیادین این گروه‌ها که تصفیه اندیشه وهابیت از بدعت‌های ممزوج با آن و ترویج اسلام ناب بود، توسط دو عالم برجسته جامعه علمی مدینه عبدالعزیز بن باز و ابوبکر جزائری[16] ترویج می‌شد. رؤسای جامعه السلفیه با عبدالعزیز بن باز ارتباطاتی برقرار کردند و او را شیخ خود نامیدند.

حضور و فعالیت جامعه السلفیه در حواشی اتفاقاتی که در سال 1965 افتاد و میان اعضاء این جمعیت به ماجرای تکثیر الصور معروف است، به وضوح مشاهده می‌شود. داعیان بر مبنای احساس وظیفه شرعی خود به سرعت خود را به متن جریان رساندند و تلاش کردند تا در این زمینه نقش خود را ایفا کنند که منجر به نابودی تمام دوربین‌های عکاسی و تصاویر منتشرشده در سطح شهر مدینه شد. سطح درگیری‌ها میان جان‌برکفان وهابی و امرای محلی به نزاع‌های منطقه‌ای در مدینه رسید و امنیت شهر کاملاً مورد تهدید قرار گرفت.[17] اگرچه خطر حضور و فعالیت‌های این گروه‌ها در مدینه به وضوح احساس می‌شد؛ اما هیچ مرجعی از قدرت دولتی به دلیل جلوگیری از دامن‌زدن به فعالیت و شهرت آنها، اهمیتی به آنها نمی‌دادند تا اینکه گروه کثیری از این افراد را در حال تخریب مانکن‌های فروشگاه‌های لباس زنانه در سطح شهر مدینه دستگیر کرده و حدوداً یک هفته به زندان افکندند.[18] همین عامل و تقابل پلیس با این گروه، باعث پدیدآمدن انگیزه تشکیل و اعلام رسمی جامعه السلفیه شد.[19] آنها از بن باز تقاضای

دعای خیر کردند و او آنها را در راهی که در پیش گرفته بودند، تشویق کرد و توفیقات الهی را برای ایشان خواستار شد. او همچنین ابوبکر جزائری را نایب خود برای هدایت این گروه قرار داد. [20] این جمعیت هیچ رهبر برجسته‌ای نداشت و از طریق شورای ریاست اداره می‌شد که شامل چهارتن از اعضای بنیانگذار و ابوبکر جزائری بود.

فعالیت‌های جدی این گروه با تجمع در یکی از خانه‌های قدیمی منطقه فقیرنشین مدینه به نام بیت الإخوان آغاز شد و روزبه‌روز بر تعداد اعضا و گروندگان به این گروه افزوده می‌شد. در این مرکز جلسات هفتگی و ماهانه‌ای برگزار می‌شد و کلاس‌های روزانه برای دانش‌آموزان و متعلمین علوم اسلامی، به صورت منظم برقرار می‌شد. مسئولیت اداره این مرکز به عهده احمد حسن المعلم، دوست صمیمی و قدیمی جهیمان العتیبی بود. دامنه فعالیت‌های این گروه از سال 1976 به بعد بسیار جدی‌تر شد. شورای مدیریت بر تقسیم گروه به دسته‌های متعدد رای دادند که مهم‌ترین این دسته‌ها معروف به مسافرون الجوالون بود [21] و مسئولیت سفر به اقصى نقاط شبه جزیره و جذب جوانان معتقد را به عهده داشتند. کم‌کم شعبه‌های متعددی از این جمعیت در شهرهای مکه، جده، طائف، حائل، دمام و بریده تشکیل شد و طبق سلسله‌بندی تشکیلاتی ساده‌ای تحت پوشش مدیریت مرکزی قرار گرفتند. [22]

برای شناخت بهتر ساختار اقتصادی - اجتماعی اعضا این جامعه مصاحبه‌های مفصلی با ناصر الحزیمی ترتیب دادیم و او بر مبنای آنچه در خاطر داشت، اطلاعات ارزشمندی به ما داد و ما از طرق اطلاعاتی موازی توانستیم دورنمای مناسبی از وضعیت اجتماعی 35 تن از افراد اصلی این گروه تهیه کنیم. [23] اولاً همه این افراد جوان و مجرد بوده‌اند، هیچ زنی نقش خاصی در زندگی آنها نداشته و آنها کاملاً مستقل از خانواده خویش زندگی می‌کرده‌اند. ثانیاً عموم این افراد با سابقه و زمینه خانوادگی غیرقابل توجه وضعیفی وارد جامعه مدینه شده بودند. بسیاری از خانواده‌های آنها به تازگی از زندگی بدوی دست کشیده و ساکن در شهرها شده بودند. [24] این جنبه از آن روی حائز اهمیت است که قبایل بدوی شبه جزیره، اصلی‌ترین بازندگان و متضرران از سیاست‌های مدرن‌سازی ابن سعود در عربستان سعودی بوده‌اند. آنها ابتدا تحت عنوان نیروی اخوان به ابزار بسیار مناسبی برای سرکوب مخالفان و اجرای فرامین ابن سعود تبدیل شدند و سپس با سوءاستفاده از عقایدشان سرکوب و از دایره قدرت و اجتماع نفی شدند. خشم فروخورده و نارضایتی اجتماعی در میان اعراب بدوی که مجبور به تبعیت از سیاست‌های ابن سعود شده و در شهرها ساکن شده بودند با بهره‌گیری از عقاید تند وهابی، زمینه و بستر مناسبی برای بهره‌گیری گروه‌هایی همچون جامعة السلفیه از آنها را فراهم می‌کرد. [25] گروه کثیری از این افراد نیز اصالتاً یمنی بودند. [26] اگرچه علت حضور پررنگ یمنی‌ها در این دوران در عربستان سعودی چندان بر ما آشکار نیست؛ اما کاملاً می‌توان میزان فشارها و تبعیضاتی که از سوی دولت سعودی بر آنها به عنوان «خارجی» اعمال می‌شده را تصور کرد و این عامل نیز زمینه‌ساز نارضایتی‌های فراوانی در این گروه بود. [27] با این توصیفات ویژگی اصلی این گروه در ساختار اجتماع عربستان، گروهی بیکار، شاگردان حرف مختلف و افراد بی‌فایده در اجتماع بوده است. [28]

از لحاظ فکری، عقاید این گروه مانند هر گروه وهابی‌مسلک دیگری بر مبنای اعتقاد به بازگشت به عقاید سلف، نفی بدعت و جلوگیری از انحراف از دین تشکیل شده بود. آنها حضور آلبانی که بر ادای حج از اردن به مکه آمده بود را غنیمت شمرده و از هر فرصتی برای شرکت در درس‌های او استفاده می‌کردند. [29] از سوی دیگر ارتباطات وثیق آنها با شیخ پاکستانی الاصل، بدیع الدین سندی، باعث شده بود، ارتباط آنها با جمعیت سلفی مشهور مصری «انصار السنة

المحمدیه» برقرار شود و هفته نامه التوحید که حاوی مطالب فکری مشترکی میان این دو گروه بود، به سرعت از مصر به عربستان می‌رسید و در میان تمام اعضاء جامعه السلفیه منتشر می‌شد. [30] عقاید بسیار خاص و ویژه این گروه که خود نوعی بدعت در دین اسلام به حساب می‌آمد، باعث انزوای شدید آنها از دیگر مسلمین حاضر در مکه و مدینه شده بود. آنها اکثر اعمال خود را به کتاب صفة الصلوة النبوی الالبانی منسوب می‌کردند. [31] برای مثال در این کتاب آمده بود که برای افطار روزه رمضان، زوال نور خورشید کافی است و انتظار برای غروب الزامی نیست؛ بنابراین روزه‌دار می‌توانست در میانه روز و در اتاقی با درهای بسته و کاملاً تاریک که نورخورشید به آن نرسد، روزه خود را افطار کند. از سوی دیگر آنها معتقد به جواز ادای نماز با کفش یا صندل بودند و نماز را با کفش می‌خواندند که این مسئله اعتراضات عمومی مهمی را در حرمین شریفین ایجاد کرده بود. آنها اساساً با تهیه و ارائه تصاویر در هر شکل و جایگاه مشکل داشتند، خواه تصاویر منتشرشده در روزنامه و یا تصاویر تلویزیون باشد یا حتی تصاویر ضرب‌شده بر سکه‌ها. پس از گذشت مدتی مساجدی که این گروه در آنها نماز می‌گذاشتند، از دیگر مسلمین جدا شد و عموماً منضم به بیت الاخوان‌های شهرهای متعدد عربستان گردید. این مساجد محراب نداشت؛ چرا که آنها محراب را نمادی از بدعت و شرک می‌دانستند. اعمال و عقاید خاص این گروه، اعتراضات علمای مدینه را برانگیخت و مقبل الودیع، یکی از شیوخ جامعه السلفیه توسط دو تن از علمای مطرح مدینه به نام عطیه سلیم و عمر فلاطه احضار شد و از او دوازده سؤال مهم درباره عقاید مشکل‌زای اخوان پرسیدند. [32] تقابلات جامعه علمای مدینه با جامعه السلفیه در تابستان 1977 به نقطه حساسی رسید؛ وقتی گروهی از علمای برجسته با دعوت ابوبکر جزائری (در آن زمان بن باز در مدینه نبود) برای سرکشی و بازدید به بیت الاخوان آمدند. در حالی که جلسه این علما بر روی سقف بیت الاخوان در حال برگزاری بود، گروهی از جوانان تندروی جامعه به رهبری جهیمان العتیبی در حیاط بیت الاخوان به جزائری و دیگر علمای مدینه اعتراض و توهین کردند و خواستار خروج آنها شدند. [33] در این بین، اقلیت قدیمی جامعه السلفیه همراهی خود را نسبت به جزائری ابراز کردند و اکثریت جوان و پرشور خود را حامی جهیمان معرفی کردند. مقبل الودیع همه تلاش خود را برای میانجیگری در این نزاع صرف کرد و نامه‌ای به جهیمان نوشت و او را از سوی افراد اصلی شکل‌دهنده جامعه السلفیه، خارج از قواعد و عنصر نامطلوب خواند. [34] پس از این ماجرا، جهیمان و طرفداران پرشمارش از جامعه السلفیه اعلام انشعاب کرده و خود را به سادگی و اختصار، «اخوان» نامیدند.

اخوان جهیمان

زمانی که جهیمان بن محمد بن سیف العتیبی، در دهه 1970 به رأس قدرت جریان اسلام‌گرای افراطی مدینه رسید، هیچ‌کس اطلاع دقیقی از تاریخ و سابقه حیات او نداشت. او در دهه 1930 در یکی از هجرت‌گاه‌های اخوان (هجره) در ناحیه سجیر در غرب نجد متولد شد. خاندان او از شعبه صقور از قبیله عتبه بودند. پدربزرگ او، یکی از نیروهای تأثیرگذار سواره‌نظام اخوان بود که نقش مهمی در اقدامات سیاسی ابن سعود برای تثبیت قدرتش ایفا کرده بود. [35] پدر جهیمان نیز یکی از نیروهای شورشی اخوان بود که تحت امر سلطان بن یحیی در نبرد شبلیه، در سال 1929 با نیروهای ابن سعود جنگید و تا سال 1979 در قید حیات بود. جهیمان از صمیم قلب به وجود پدرش افتخار میکرد و در این اندیشه بود که اخوان اصیل را در جامعه السلفیه احیاء کند. [36]

بنا بر نقل حزیمی، جهیمان در سال‌های ابتدایی تحصیل در مدرسه را رها کرد، برخی شایعات از

بی‌سوادی او حکایت دارد و خود حزیمی معتقد است که جهیمان تا سال چهارم ابتدایی تحصیل کرده است. حزیمی می‌گوید: من به چشم خود ندیدم جهیمان متنی را بنویسد و نوع بیان و ادبیات مورد استفاده‌اش در کلام، در سطحی بسیار نازل و پر از لغات و عبارات ضعیف بادیه‌نشینان بود. مجموعه‌ای که بعدها به نام «نامه‌های جهیمان» هم معروف شد، تقریرات او بر یکی از دوستانش بود. البته نمی‌توان او را به صورت کامل بی‌سواد دانست؛ چرا که در مراحل حرکتش، عباراتی را از کتب مهم دینی و قرآن و حدیث نقل می‌کند که نشان از مطالعات هرچند مختصر او دارد. [37]

جهیمان بخش مهمی از زندگی خود را در قالب ارتش ملی ابن سعود گذراند. بنابر اطلاعات در دسترس، او در سال 1955 به این ارتش پیوسته و در سال 1973 از آن جدا شده است. [38] دلیل جدایی او از ارتش ملی نامشخص است. برخی این اقدام او را داوطلبانه خوانده اند، حال آنکه گروهی دیگر او را اخراج‌شده از ارتش عنوان کرده‌اند. او پس از جدایی از ارتش به دلایل نامعلومی به مدینه رفت و به دلیل ضعف و بضاعت اندکش در تحصیلات مقدماتی نتوانست به دانشگاه اسلامی مدینه راه یابد؛ اما به دارالحدیث که سازمانی سنتی برای آموزش حدیث به طلاب علم بود و از سوی دانشگاه اداره و نظارت می‌شد، پیوست. او در همین زمان به جامعه السلفیه پیوست و به سرعت، به دلیل شخصیت کاریزماتیک و تفاخرات قبیله‌ای‌اش به شخص مهمی در میان اعضای جامعه تبدیل شد. او از این فرصت استفاده کرد و از ساختار راکد و علمای مصلحت‌اندیشی که در هیئت ریاست جامعه حضور داشتند، انتقاد می‌کرد و فضا را برای ورود جوانان پرشور دیگر فراهم می‌نمود. [39] پس از ماجرای اعتراض علنی جهیمان به شیخ جزائری، او گروهی از جوانان جامعه السلفیه را گرد خود جمع کرد و جمعیت اخوان را تشکیل دادند. ساختار ریاستی بر این جمعیت طبق گزارش حزیمی بسیار آمرانه و مستبدانه بود و هیچ‌کس حق اعتراض و یا حتی اعتراض به عقاید جهیمان را نداشت و به شدت مورد تنبیه قرار می‌گرفت. [40]

در دسامبر 1977، نیروی دولتی سعودی از تحرکات گروه جهیمان مطلع شد و تصمیم به اقدام مستقیم گرفت. اما جهیمان پیش از حمله نیروهای پلیس، از طریق یکی از هم قبیله‌ای‌هایش در نیروی پلیس مطلع شد و چند ساعت پیش از حمله، به همراه دو تن که یکی از آنها ناصر الحزیمی بود، از محل گریخت. [41] جهیمان به همراه یاران اندکش به میان قبایل بیابانگرد بادیه نجد رفت که نیروی مرکزی قدرت قابل ملاحظه‌ای در میان آنها نداشت. او دو سال را پنهان از دیدگان عموم مردم در آن مناطق گذراند؛ در حالی که سی نفر از اعضای گروه اخوان به جرم حمل سلاح غیرقانونی به مدت شش هفته زندانی شدند. [42]

در مدت حضور بی‌نام و نشان جهیمان در بادیه‌های نجد، حکایات و افسانه‌های رازآلود فراوانی درباره او ساخته شد؛ [43] اما مهم آن بود که پس از حمله پلیس به بیت الاخوان، هیچ ارتباطی رسمی و مشخصی میان جهیمان و هوادارانش وجود نداشت و آنها رفته‌رفته به دیگر گروه‌ها پیوسته و او را فراموش کردند. بنابراین او کار خویش را از نو آغاز کرد و عقاید خود را از طریق ضبط صدایش بر روی نوارکاست و یا نشر اعلامیه و شب‌نامه، بسط داد. اگرچه امروز هیچ یک از نوارهای او بر جا نمانده؛ اما تعدادی از شب‌نامه‌ها هنوز باقی ست. [44] گفتنی‌ست که هیچ نظم و ترتیب خاصی در روند انتشار این شب‌نامه‌ها وجود نداشته و شاید آنها را بتوان یادداشت‌ها و تکنوگاری‌های گاه‌وبی‌گاه جهیمان دانست که او بدون نظم خاصی آنها را منتشر می‌کرد. [45] در حقیقت مجموعه‌ای که امروز به نام نامه‌های جهیمان موجود است، تنها در هشت مورد امضای شخص او را در بر دارد و در دیگر موارد او به دلیل مشکلی که با نوشتن

مطالبش داشت، آنها را بر دو تن از همراهانش محمد القحطانی (کسی که بعدها ادعای مهدویت کرد) و حسن المعلم تقریر می‌نمود. از میان مجموعه دوازده نامه‌ای که از این دوره موجود است، یکی از آنها با امضای قحطانی‌ست و یکی دیگر با امضای حسن بن محسن وحیدی یمنی و دو نامه دیگر با نام مستعار «احد طلبة العلم» موجود است که در حقیقت توسط محمد الساعیر نگاشته شده است. [46]

این مجموعه نامه‌ها برای اولین بار توسط یک گروه چپ‌گرای کویتی در روزنامه الطلیعه منتشر شد که به دلایلی علاقه‌مند به قدرت‌گیری قرائت سیاسی معارض با سعودی در درون حجاز بودند. این نامه‌ها که به همراه تأییدات شیخ عبدالعزیز بن باز توسط ناصر الحزیمی و یارانش به حجاز راه یافت، [47] برای اولین بار در 31 آگوست 1978، در مکه منتشر شد. [48] مجموعه «هفت نامه» او هم به سرعت در حج همان سال در میان حجاج منتشر شد. چند ماه بعد چهار نامه دیگر منتشر شد. [49] این طور مشهور است که این دو مجموعه هفت و چهار نامه‌ای به نظر بن باز رسید و او با وجود تأیید مطالب و مندرجات آنها، حمله مستقیم و بی‌شائبه جهیمان به ساختار دولت و حکومت عربستان سعودی را مورد انتقاد قرار داد. [50] این حرکات، موج تازه‌ای از دستگیری‌های جامعه السلفیه را پدید آورد و شیخ مقبل الودیعی سه ماه زندانی و پس از آن به یمن تبعید شد. [51]

نظرات و آرای جهیمان به غیر از عربستان، در تمام کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، به سرعت بسط و گسترش یافت. کویت اصلی‌ترین حامی خارجی نظرات جهیمان بود و دیری نگذشت که یکی از شیوخ سلفی برجسته ساکن امارات، شیخ عبدالرحمن عبدالخالق، ردیاتی بر عقاید جهیمان در نشریه الوطن چاپ کویت منتشر کرد. [52] این نکته نیز گفتنی است که در روز حمله به مسجد الحرام، تعداد زیادی از نامه‌های جهیمان در مساجد کویت پخش شد. [53] اصلی‌ترین مطالب نامه‌های جهیمان حاوی اعتراضات شدید او به دولت سعودی بود. او این دولت را متهم به سوءاستفاده از عقاید پاک و دینی مسلمین برای نیل به اهداف نادرست خود کرده بود که یکی از بدترین آنها، همکاری و همراهی با مسیحیان کافر (آمریکایی‌ها) بوده است. او همچنین به اصالت غیرقریشی خاندان سعود اشاره کرده و آنها را از خاندانی غیر از خاندان پیامبر دانسته که شایسته حکومت بر مسلمین نیستند. او بیعت با خاندان سعودی را باطل دانسته و اطاعت از آنها را اطاعت از شیطان خوانده است. او هوادارانش را به نوعی به نافرمانی مدنی فراخوانده و از آنها خواسته که به هر طریقی که می‌توانند به دولت سعودی لطمه وارد کنند. [54]

یکی از ویژگی‌های مهم عقیده جهیمان که او را از جهات مختلف برای اندیشمندان و محققین جذاب کرده است، عقیده او نسبت به ظهور حضرت مهدی (عج) است. اولین نامه از مجموعه هفت نامه او کاملاً به این موضوع پرداخته است. [55] اساس مطالب او روایت احادیث مربوط به ظهور حضرت مهدی و تلاش برای تطبیق شرایط عربستان آن روزگار با نشانه‌های مذکور در آن احادیث است. او در یکی از فرازهای نامه‌اش ادعا کرده که هشت سال پیش از این را صرف تحقیق و تطبیق شرایط با مطالب مندرج در احادیث کرده است. [56] طبق آنچه حزیمی گزارش می‌کند، اندیشه مهدویت از همان روزهای آغازین در میان تفکرات جامعه السلفیه شایع بود؛ اما پس از فرار جهیمان به بادیه، این اندیشه را به شکل ویژه‌ای بسط داد و تقویت کرد. در اواخر سال 1978 جهیمان اعلام کرد که در یکی از رؤیاهایش، محمد القحطانی را همان مهدی موعود دیده است. [57] دلایلی که جهیمان بر مبنای آنها قحطانی را مهدی خوانده نیز در نوع خود جالب توجه است: اولاً نام او، همسان پیامبر اکرم (ص)، محمد بن عبدالله است. ثانیاً او متعلق به

خاندان اشراف و از ذریه رسول الله است. [58] ثالثاً ویژگی‌های ظاهری او با توصیفات که در احادیث از مهدی موعود آمده، کاملاً همسان و مطابق است. [59] بدعت تازه جهیمان، انشعاب تازه‌ای در جامعه السلفیه ایجاد کرد. گروهی که ناصر الحزیمی هم جزء آنها بود با این رویکرد مخالف بودند و گروه دیگر که طرفدار جهیمان باقی ماندند. این تقابل یکی از تاریخی‌ترین تعارضات به بیت الله الحرام در مکه را پدید آوردند.

در تاریخ 20 نوامبر 1979، برابر با روز اول سال 1400 هجری قمری و آغاز قرن پانزدهم آن، گروهی سیصدنفره به رهبری جهیمان العتیبی وارد بیت الله الحرام شده و کنترل آن را به دست گرفتند. هدف آنها این بود که محمد قحطانی تحت عنوان مهدی، بین رکن و مقام، اعلام مهدویت کند. [60] در طول این تصرف دوهفته‌ای که خلل عظیمی را در توانایی دفع شورش‌ها در دولت عربستان سعودی نشان داد، جهیمان تلاش می‌کرد خود را به عنوان مُجَدّی که طبق سنت اسلامی در ابتدای هر قرن ظهور می‌کند و دین اسلام را احیا می‌کند، معرفی کند [61] و محمد قحطانی را مهدی و ایجادکننده عدل و داد بخواند. [62] البته باید اشاره کرد که این اتفاق هیچ ارتباطی به خیزش شیعیان شرق عربستان تحت تأثیر انقلاب اسلامی در ایران نداشت. [63]

ناصر الحزیمی، گزارشگر اصلی ماجرا، که دلایل محکمی برای عدم پیوستن به حرکت جهیمان داشت و در آن زمان در زندان محبوس بود، با تعداد زیادی از مهاجمینی که به بیت الله حمله کرده و دستگیر و زندانی شده بودند، مذاکرات و مصاحبتی پیدا کرد. طبق گزارش او، این گروه از پایان سال 1978 در پی جمع‌آوری اسلحه برآمدند و مسئول اصلی این کار سعید، برادر محمد قحطانی بود که از یمن به صورت غیرقانونی اسلحه‌ها را وارد می‌کرد و گروه را تجهیز کرده بود. آنها در ماه‌های مانده به آغاز حرکت اعضای گروه را در بیابان‌های مکه و مدینه آموزش نظامی می‌دادند. [64] مهاجمین می‌دانستند که زمان نسبتاً طولانی را باید در بیت الله صرف کنند و چند ساعت پیش از آغاز حمله، مقدار قابل توجهی از مواد غذایی، وارد محدوده بیت الله کرده و از این لحاظ به خوبی تأمین شده بودند. رویدادی که عامل مهمی در شکست و سرگشتگی مهاجمین شد، مرگ محمد قحطانی (مهدی دروغین)، در روز سوم پس از حمله بود؛ اما تنها گروه اندکی از مهاجمین و جهیمان از آن مطلع شدند و این خبر در طول دو هفته‌ای که حمله به طول انجامید، در میان افراد گروه منتشر شد و هنوز هم عده‌ای از اعضاء جامعه السلفیه، محمد قحطانی (مهدی) را زنده می‌دانند. [65]

در چهارم دسامبر 1979، نیروی سعودی به کمک سه گروه از نیروهای ویژه فرانسوی توانست کنترل بیت الله را در دست گیرد. مهاجمان به سرعت از مهلکه گریختند؛ اما در پایان روز نهم ژانویه، فهرست اسامی 61 تن از مهاجمین که در شهرهای مختلف عربستان دستگیر و اعدام شده بودند، در مطبوعات منتشر شد. ملیت‌های مختلف مصری، یمنی، سودانی، عراقی و کویتی در این گروه حضور داشتند. [66] طبق گزارش جهیمان این اعدام‌های بی‌سابقه بدون هیچ‌گونه مدرک و تمییز خاصی انجام می‌شده و با اجرای یک آزمایش مختصر پزشکی مجرمان اعدامی و مجرمان حبس ابد، از دیگران متمایز می‌شدند. روند کار به این شکل بود که اگر دستگیرشدگان از کوفتگی و درد در ناحیه شانه‌های خود رنج می‌بردند، به این معنا بود که از سلاح گرم استفاده طولانی کرده و عضلات دست‌ها و شانه‌هایشان آزرده شده است. کسانی که این ویژگی را داشتند، به سرعت اعدام شده و دیگران به حبس ابد محکوم شدند. در طول ماه‌های بعد تعداد زیادی از افراد به اتهام ارتباط با جامعه السلفیه در اقصی نقاط شبه جزیره دستگیر شدند. بسیاری از کسانی که جان سالم به در بردند، به یمن و کویت گریختند [67] و

توانستند در کویت شعبه‌ای هرچند محدود و ضعیف، از اخوان منتسب به جهیمان ایجاد کنند که تا اواخر دهه 1980 به فعالیت‌های خود ادامه می‌داد. [68]

اتفاق مکه نشانگر ضعف شدید دولت سعودی در کنترل و اعمال قدرت و نفوذ در قلمرواش بود. دولتمردان سعودی در حالی که تأکید و نظارت شدید خود را معطوف به فعالیت‌های چپ گرایان عرب کرده بود، از سوی جناح اسلام‌گرا و معتقد به موازین اسلام و وهابیت ضربه اساسی را خوردند. جالب آن است که در این میان هیچ گروهی به اندازه جریان الصحوه سود نبرد و توانست به راحتی به عنوان نماینده جریان‌های اسلام‌گرا، بسیاری از بازمانده‌های جامعه السلفیه را به خود جذب کند و در دهه 1990 نقش و تأثیر مهمی در فرهنگ و جامعه عربستان سعودی ایفا کند.

تفسیر و تحلیل عوامل حرکت جهیمان

تحلیل‌های متفاوتی از حرکت جهیمان، از سوی متفکران و مراجع متفاوت ارائه شده است. اولین و ساده‌ترین تحلیل که بلافاصله از سوی مسئولان سعودی مطرح شد، حاکی از آن بود که این جریان در پی نفوذ تفکرات جامعه المسلمین به رهبری شکری مصطفی در مصر معروف به «التکفیر و الهجره»، ایجاد شده است. این فرضیه بر مبنای حضور پرتعداد مصریان حاضر در جامعه السلفیه شکل گرفته بود. البته به هیچ وجه مشخص نیست که مصریان حاضر در جامعه السلفیه، مربوط با التکفیر و الهجره بوده باشند. [69] با این وجود حزیمی از تعداد زیاد مصریانی که در سال‌های آغازین در جامعه السلفیه حاضر بودند و رویکردهای شدید تکفیری داشتند، سخن گفته است. البته آنها در مذاکراتی که با شیخ آل‌بانی داشتند، کمی تعدیل شدند؛ [70] اما در پاسخ به این فرضیه می‌توان گفت که اگر بنا بود جامعه السلفیه و جهیمان تحت تأثیر ارتباطات خارجی خود به فکر این اقدام افتاده باشند، باید این تأثیرگذاری در وهله اول از سوی اهل حدیث پاکستانی و انصار السنه المحمدیه مصری بر آنها وارد می‌شد؛ این در حالی است که این دو گروه با وجود عقاید تند بنیادگرایانه، از جنبه سیاسی بسیار صلح‌جو و آرام بودند و نمی‌توان این اقدام جامعه السلفیه را تحت تأثیر این ارتباطات دانست.

از دیگر تفاسیری که وجود دارد و با رویکردی علمی و تعلیلی ارائه شده، این است که حرکت جهیمان نوعی واکنشی کینه‌توزانه نسبت به سرکوب شدید اخوان در دهه 1920، توسط ابن سعود بوده است. [71] پیش از این هم اشاره شد که در پس‌زمینه فکری و خانوادگی جهیمان، تجلیل و ارج ویژه‌ای برای گروه اصلی اخوان که در راه خدا و رفع مظاهر بدعت و شرک جنگیده و جهاد نموده بودند، وجود داشت. [72] البته اگرچه این انگیزه را نمی‌توان به طور کامل رد کرد؛ اما باید در نظر داشت که جمع قابل توجهی از افراد حاضر در گروه انشعابی جهیمان که دست به حمله به بیت الله زدند، هیچ ارتباط قبیله‌ای و یا تاریخی با اخوان اولیه نداشتند و لزوماً از همان انگیزه‌هایی که ممکن بود جهیمان در این مسیر از آنها بهره گیرد، عاری بودند. به عبارت بهتر، بسیار ساده‌انگارانه است، اگر این اقدام جهیمان را به نوعی تلاش برای احیای نظام قبیله‌محور اخوان و تقابل با قدرت مرکزی سعودی بدانیم؛ در حالی که بسیاری از یارانش اصلاً با این زمینه‌ها آشنایی و همراهی نداشتند.

تحلیل دیگری که مطرح شده، مربوط به جدایی و از دست‌دادن ارتباط این گروه میان واقعیت و آرمان است. به دیگر سخن، اعضای این گروه، به‌ویژه جهیمان، در اثر سرگشتگی و احساس شکست نسبت به تحلیل درست وقایع و ایجاد نقش صحیح در جامعه مذهبی عربستان، دست به چنین اقدامی زده‌اند. طبق گزارش حزیمی تعداد قابل توجهی از مهاجمان به کعبه، به هیچ وجه نسبت به عقاید آخر زمانی جهیمان توجیه نشده بودند و اعتقاد و اطلاع صحیحی از

مبنای فکری این حرکت نداشتند و تنها با اتکا به نیروی کاریزماتیک جهیمان از او پیروی می‌کردند.[73]

در نهایت تحلیل چپ‌گرایان عرب که این اقدام را نشانه خیزش عمومی مردم عرب بر علیه گروه اندک، اما پر قدرت سعودی می‌دانستند، در میان دیگر تحلیل‌ها غیرواقعی‌تر می‌نماید. در طول جریان حمله به کعبه، حزب چپ‌گرای شبه جزیره به رهبری ناصر السعید، این جنبش را بخشی از خواست مردم عرب برای در دست گرفتن حکومت خواند و از آن حمایت کرد.[74] او از مردم دیگر نقاط همچون: تبوک، مدینه، نجران و حتی بلاد نجد خواست که به این حرکت بپیوندند و الکسی واسیلیف، محقق روس که تاریخ مهمی بر وهابیت نگاشته، کاملاً از این رویکرد حمایت کرده است.[75] ظاهراً همین اظهارنظرهای ناصرالسعید بسیار مورد توجه دولتمردان سعودی قرار گرفت و به سرعت در 17 دسامبر 1979، به شکل مرموزی در بیروت ناپدید شد و دیگر هیچ نشانی از او یافت نشد. البته امروز مشخص شده است که مدعیات او به هیچ وجه پایه و اساس مشخصی نداشته؛ اما این مسئله به قیمت جاننش تمام شد.[76]

چنان‌که دیدیم حرکت جهیمان و تحلیل ریشه‌ها و علل آن، چنان پیچیده است که نمی‌توان به راحتی توضیح مشخصی برای آن یافت. در گام اول باید میان جامعة السلفیه المحتسبه‌ای که تحت نظر عبدالعزیز بن باز و ابوبکر جزائری شکل گرفته بود، با گروه انشعاب گرفته اخوان، به رهبری جهیمان العتیبی فرق و تمایز قائل شد. ظهور و پیداری جامعة السلفیه را می‌توان به سه پدیده مهم اجتماعی در فاصله بیست‌ساله دهه 1960 و 1970 مرتبط دانست. اولین پدیده که گرچه بسیار کُند حرکت می‌کرد؛ اما به صورت دائمی و پیوسته تأثیرات خود را بر جریان مذهبی وهابی می‌گذارد، به حاشیه رانده شدن علمای وهابی و ایجاد حس محافظه‌کاری شدید برای حفظ جایگاهشان در مقابل سیاست‌های مدرن‌سازی دولتمردان سعودی بود که نارضایتی‌های فراوانی را به خصوص در قشر مذهبی و افراطی وهابی پدید آورده بود. دومین عامل، ورود عقاید و جریانات فکری تازه‌ای بود که جایگزین‌های مناسبی برای ساختار سیاسی مستبدانه و سختگیر دولت سعودی مطرح می‌کرد. در نهایت سومین پدیده، تلاش‌های بسیار سریع و بی‌محابای دولتمردان سعودی برای ورود مظاهر و پدیده‌های مدرن به درون جامعه عربستان بود. در نهایت، با توجه به انشعابات که جهیمان و گروه اخوان از جامعة السلفیه داشته‌اند، می‌توان آن را نمونه بارزی از حرکت‌های افراطی و عمل‌گرای مسلمان دانست که در دهه‌های بعد، نقل رایج تحولات سیاسی - مذهبی جهان اسلام مطرح می‌شوند و هیچ‌یک به اندازه قدرتی که در ابتدا از خود نشان می‌دهند، از ماندگاری و دوام قابل توجهی برخوردار نیستند.

انجام سخن

حرکت جهیمان و همراهانش، نماد بروز و ظهور طیف مسلمین بنیادگرای وهابی مخالف دولت سعودی است. روند شکل‌گیری این مخالفت‌ها را گرچه می‌توان در بستره‌های متعددی تحلیل کرد؛ اما دو عامل سرعت بالای مدرن‌سازی در جامعه سعودی و نیز ضعف قدرت و تأثیر علمای وهابی که عامل مهمی در تنظیم روابط دولتمردان سعودی و مردم وهابی داشتند، از تأثیر بسیار بیشتری برخوردار است. اگرچه این حرکت را تاحدی می‌توان تأثیر گرفته از جریانات مشابه در کشورهای همجوار دانست؛ اما بدون شک خروج وهابیان افراط گرا در قالب حرکت جهیمان، میزان و توانایی تأثیرگذاری این گروه را در تحولات سیاسی-اجتماعی عربستان سعودی به خوبی نشان داد.[77] از سوی دیگر حرکت جهیمان، الگوی مناسبی برای دیگر گروه‌های رقیب، همچون الصحوه بود که با تغییر سیاست‌های خود نسبت به تقویت سطح فکر و دانش اعضای

خود، به جای مرزبندی و مقابله مستقیم با دولت سعودی، به فرهنگ‌سازی و نفوذ در بطن جامعه سعودی پرداخته‌اند. برای مثال سلمان عوده از رهبران مطرح صحوه، هیچ‌گاه مشروعیت دولت سعودی را زیرسؤال نبرد؛ اما انتقادات مهمی در موارد مختلف نسبت به عملکرد این دولت ابراز می‌داشت که خود عامل بقا و دوام این حرکت در درون عربستان بود. به هر روی تأثیرات حرکت جهیمان هنوز هم به صورت دامن‌دار در میان گروه‌های افراطی عرب دیده می‌شود و تعبیر افراطی و نادرست آنها از مفهوم جهاد و تکفیر در حرکت‌های تروریستی جریان القاعده و مشابهان آن، به‌خوبی آشکار و هویداست.

پاورقی

[1] Sephane Lacroix, "Rejectionist Islamism in Saudi Arabia : Juhayman al-Utaybi's revised", IJMES, v.39,2007, pp.103-122

[2] استفاده از عنوان جهیمان در این مقاله به جای العتیبی از آن‌روست که هم در محافل آکادمیک و بین‌المللی که از این ماجرا گزارش داده‌اند، او بیش از شهرت عتیبی به نام جهیمان شناخته شده است و هم دیگر مردم عرب نیز به دلیل ندرت و کمیاب بودن نام او در مقایسه با نام عتیبی که شهرت بسیاری دارد، از نام جهیمان برای اشاره به او استفاده می‌کنند.

[3] برای دسترسی به اطلاعات قابل اعتماد و روزآمدشده در باب این اتفاق رک به: Lawrence Wrigh, The looming Tower:Al-Qaeda and road to 9/11(New York:Knopf,2006), 88-94

[4] برخی از آثار تاریخ عمومی عربستان سعودی به صورت مختصر به ماجرای جهیمان اشاراتی داشته‌اند. برای مثال رک به:

Alexie Vassiliev, The history of Saudi Arabia, London, Al-Saqi;2000, 396-401; Madawi al-Rasheed, History of Saudi Arabia,Cambridge university press, 2002; 144-146 ; James Buchan, "The return of Ikhwan-1979" in David holden and Richard Jones, The house of Saud, NewYork, 1981;511-526

[5] به احتمال فراوان معروف‌ترین و اصلی‌ترین اثر در این باره اثر رفعت سیداحمد به نام رسائل جهیمان العتیبی، قاهره: مکتبه المدبولی، 2004 است. اثر دیگری از نویسنده چپ‌گرای عرب، ابوذر با نام ثوره رحاب مکه؛ کویت: دارالصوت الطلیعه، 1980 نیز چاپ شده است.

[6] از ناصر الحزیمی به تازگی دو کتاب با عنوان ایام مع جهیمان و قصه المحتلین بیت الله الحرام منتشر شده که اطلاعات تازه‌ای را به همراه شرح مبسوط موقوف جمع آوری کرده است. (مترجم)

[7] بنگرید به مجله الرياض، 10 ژوئن 2003، 18 ژوئن، 9 می 2004 و 6 سپتامبر. نیز بنگرید به مقالات مشاری الزایدی در مجله الشرق الاوسط، در 24 و 25 فوریه 2004م.

[8] Stephane Lacroix, "Saudi Arabia's Islamo-Liberal Reformists" in Middle East Journal, N.58(2004) : 345-365

[9] این منبع برای اولین بار توسط حمزه الحسن در مجموعه مصاحبه‌هایش با دو عضو سابق جامعه السلفیه المحتسبه با عنوان زلزال جهیمان فی مکه منتشر شد.

[10] Stephan Lacroix and Thomas Hegghammer, Saudia Arabia Backgrounder:Who .are the Islamists?, Brussels: Internatinal Crisis Group,2004

[11] Vasiliev, The history of Saudi Arabia, 272.

* اطلاق نگارنده این مقاله به نوسلفیه(Neo-salafism) به هیچ وجه ارتباطی به مفهوم کلی

سلفیه نوین در تاریخ مدرن اسلامی ندارد. در حقیقت این مفهوم، کاربرد بسیار وسیعی در جنبه‌های مختلف و فرق متعدد اسلامی دارد و این کاربرد تنها مختص به عربستان سعودی است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به: دایرةالمعارف اسلام (EI 2)، مدخل سلفیه (Salafism)

[12] Lacroix and Hegghammer, Saudia Arabia Backgrounder

[13] عبدالعزیز بن باز (1909-1999)، مفتی اعظم عربستان سعودی از سال 1993 تا زمان مرگش و یکی از مهم‌ترین علمای وهابی مورد احترام در ساختار دولت و حکومت عربستان سعودی بود.

*. در حقیقت ناصرالدین آل‌بانی، در شهر اسکودار کشور آلبانی زاده شده و اصالتاً مربوط به آن ناحیه است. در پی قدرت‌گیری حاکم آلبانی، احمد زاغو، پدرش به همراه خانواده قصد شهر دمشق که یکی از مراکز مهم علمی در آن زمان بود، نمود و در این شهر ماندگار شد و وجهه دینی و مذهبی خود را در این شهر یافت. بنگرید به تارنمای شخصی آلبانی در اینترنت و مدخل مربوط در دانشنامه اینترنتی ویکی‌پدیا. (مترجم)

[14]. سعد التمیمی و سلیمان الشطوی دو تن از اعضای بنیانگذاران این مجمع بودند که اظهاراتشان در مصاحبه‌هایی که ناصر الحزیمی از ایشان در روزنامه الرياض آوریل 2004 و 2005 منتشر کرد، ثبت شده است.

[15]. جماعة التبلیغ گروهی مذهبی بود که از بطن فرقه دیوبندیه در شمال هندوستان که مرکز رشد هندوئیسم بود، آغاز به فعالیت کرد. محمد الیاس کاندهلوی چهره سرشناس این گروه بود که گرچه بنیانگذار آن نبود؛ اما تأثیرات مهمی بر روند شکل‌گیری عقاید و جهت‌گیری‌های ایشان داشت. رویکرد اصلی این گروه بر دو محور بازگشت به اصول اساسی اسلامی و رفع اختلافات و تعارضات میان فرق و گروه‌های اسلامی بود. علت اصلی این رویکرد خطر جدی بود که مسلمین در پی حرکت‌های قومیت‌گرای هندو در شمال هندوستان احساس می‌کردند. اگرچه ذائقه فقهی آنها حنفی بود، به هیچ وجه به کلام یا قفه خاصی در میان مذاهب اربعه تأکید ویژه‌ای نداشتند و هدف جلوگیری از اختلاف بود. آنها تا دهه 1970 اشتراکات بسیاری با علمای وهابی نسبت به رفع بدعت‌ها و عدم استفاده از مظاهر تکنولوژی مدرن داشتند؛ اما از آن تاریخ به بعد و با درک اهمیت استفاده از آن ابزارها و نیز احداث مرکز اسلامی در لندن، به اختلافات مهمی با وهابی‌ها برخوردند و وهابی‌ها برای تحقیر ایشان، از آن تاریخ به بعد آنها را صوفی می‌نامند. از این تاریخ به بعد مراکز متعددی در اروپا و آمریکا توسط جماعة التبلیغ ساخته شد و باعث گرایش جمع کثیری به اسلام شد. پس از ظهور رویکردهای اسلام‌هراسی در غرب، یکی از گروه‌هایی که همیشه در مضان اتهام برای اقدامات تروریستی بوده، همین جماعة التبلیغ است؛ اما در هیچ یک از موارد اتهامات ثابت نشده است. مانند هر فرقه و نحله برآمده در سرزمین هند، رویکردها و مظاهر تصوف در آداب و شئون این گروه موج می‌زند. حضور زنان در جامعه و فعالیت‌های اجتماعی ایشان، در این گروه کاملاً پذیرفته و مورد تأیید است. حیطه گسترده‌ی این گروه اکنون از جنوب شرق آسیا تا پاکستان را شامل می‌شود و شخصیت‌های برجسته سیاسی در این کشور همچون شیخ مجیب الرحمن یا نواز شریف به این گروه معتقد هستند. (مترجم)

[16]. ابوبکر جزائری در سال 1921 در جنوب الجزایر متولد شد و به سرعت در حلقه شیخ عبدالحمید بن بادیس شرکت کرد و در سال 1952 به مکه مهاجرت کرد. او استاد دانشگاه اسلامی مدینه از سال 1961 تا 1986 بود و شهرت او به علت مدیریت حلقه فکری سلفی در مدینه بود که بسیار به افکار جماعة التبلیغ نزدیک بود. برای اطلاعات بیشتر از او ر.ک به : محمد

المهجوب، علماء و المفكرون عرفتهم؛ الجزء الاول، قاهره: دارالاعتصام، 1986

[17] مصاحبه با اسلام‌گرایان سعودی، ریاض، نوامبر 2005

[18] حزیمی چنین گزارش می‌کند که در واقع دو ماجرای متفاوت در میان جامعه السلفیه به تکتیر الصور معروف است. دومین باری که این اتفاق افتاد، مربوط به عکس‌های ملک خالد بود که در میانه‌های دهه 1970 در روزنامه های سعودی چاپ شده بود و اعضای جامعه، به شدت در پی نابودی آنها بودند.

[19] موضع مخالف بن باز را در این رابطه، شاید بتوان از طریق مخالفت عمومی متفکرین سلفی نسبت به هرگونه فعالیت حزبی و تشکیلاتی که آرمان‌های متفاوتی، غیر از آرمان‌های عقیدتی را در نظر داشته باشد، توجیه کرد. تنها گروه مشروع در جامعه سعودی، مطوعین وهابی بودند که با آرمان امر به معروف و نهی از منکر فعالیت های دامنهدار خود را بسط و گسترش دادند. این عمل با توجه به سابقه تاریخی در جهان اسلام، حسبه نیز نامیده می شد. ر.ک به: مایکل کوک؛ امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی و نیز پایان‌نامه چاپ نشده مترجم با عنوان «نقش و جایگاه مطوعین وهابی در بسط و تثبیت دولت های اول تا سوم سعودی»، دانشگاه بین المللی امام خمینی، 1390.

[20]. این مسئله باید مورد تأکید قرار گیرد که جامعه السلفیه به عنوان یک جمعیت اجتماعی مستقل، اعلامیه‌هایش را در سربرگ‌هایی با آرم مخصوص منتشر می‌کرد و از این لحاظ آزادی فعالیت مشروع اجتماعی را دارا بوده است. بنابراین حضور و حمایت عبدالعزیز بن باز با این جماعت نباید به صورت، یک عمل معاندانه او نسبت به دولت سعودی قلمداد شود؛ چرا که در آن زمان فعالیت جامعه السلفیه کاملاً مشروع و قانونی بوده است.

[21]. ر.ک به: الریاض، 9 می 2004.

[22]. ر.ک به: مصاحبه الحزیمی.

[23] اطلاعات حزیمی تا کنون نیز تنها منبع قابل اعتنا و اعتماد درباب فهرست 63 نفری دستگیرشدگان و مهاجمین به کعبه است که در روزنامه‌ها و رسانه‌های سعودی منتشر شده است. این لیست دو محدودیت عمده دارد: یکی اینکه در آن مشخص نشده که از این جماعت چند نفر بدوی و چند نفر ساکن شهرها بوده‌اند و از سوی دیگر ابهامات مهمی را برای ما باقی گذاشته است. فی المثل تعداد قابل توجهی از این افراد، با فاصله بسیار کمی از حمله جهیمان به کعبه، به او پیوسته بودند. به دیگر سخن سابقه پیوستن این افراد به جهیمان در این فهرست به خوبی مشخص نشده است. اما اطلاعات تکمیل‌کننده حزیمی درباره این فهرست که به موضوعات زمینه‌ای شخصیت این افراد و زادگاه و خواستگاه آنها پرداخته، بسیار راهگشاست. [24]. از میان 35 نفر، کلاً 15 نفر بدوی هستند (43%). در این دسته پنج تن حربی، پنج تن شمّری، سه نفر عتیبی، یک نفر تمیمی و یک نفر ناشناس حضور داشته‌اند. تعداد قابل توجه شمّر و حرب، با توجه به قرابت محل سکونت این دو قبیله به مدینه، اصلاً غیرقابل توجیه نیست. حضور تنها یک نفر از قبیله عتیبیه در این میان نشانگر ضعف عامل عصیت قبیله‌ای در ساختار حرکت جهیمان است که بعد از این به آن خواهیم پرداخت.

[25]. Stefen Hertog, "Segment Clientalism: The Politics of Economic Reform in Saudi Arabia", (PhD Dissertation, Oxford university, 2006).

[26]. نه تن از میان این 35 نفر، خارجی بوده‌اند. شش تن زمینه یمنی داشته‌اند، یک تن از منطقه مرزی یمن و سعودی، نجران بوده است. تحلیل جهیمی حاوی افرادی با پیوندهای سعودی - مصری و سعودی - ایرانی نیز هست. البته یمنی‌ها به صورت ویژه‌ای در این جریان

حضور داشته‌اند و بسیار در این حرکت فعال بوده‌اند. مقبل الودیع و حسن المعلم دو تن از برجستگان این حرکت بوده و یوسف بَجْنِد که حامی مالی این جریان بود، از یمنی‌ها بوده‌اند. [27]. ترکیب ساختار اجتماعی و اقتصادی در عربستان سعودی، لزوماً در رابطه مستقیم قرار دارد و از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. به دیگر سخن افرادی که با پس‌زمینه‌های خارجی در جامعه سعودی حاضر بوده، از لحاظ اجتماعی از جایگاه قابل توجهی برخوردار نبوده؛ اما از لحاظ اقتصادی انسان‌های توانایی بوده‌اند. یوسف بجنید که حامی اصلی جریان جهیمان بود، یمنی الاصل بود. از سوی دیگر اعراب قبیله‌ای که در قبایل مهم عربی بودند، اگرچه از لحاظ سطح و جایگاه اجتماعی بسیار مهم بودند؛ اما وضعیت مالی خوبی نداشتند.

[28]. Yassini, Religion and state, 125

[29]. حزیمی در یادآوری خاطراتش درباب حج سال 1976، از چادر مخصوص جامعة السلفیه سخن می‌گوید که آلبانی و جهیمان را ارتباط نزدیکی با هم دیده است. [30]. انصار السنه المحمدیه، اصلی‌ترین جریان سلفی و اهل حدیث مصر در آن زمان بود که توسط محمد حامد الفقی که به شدت تحت تأثیر افکار ابن تیمیه قرار داشت، تشکیل شد. این جمعیت یکی از عوامل اصلی بسط و گسترش وهابیت در مصر در قرن بیستم میلادی بوده است.

[31]. اگرچه مقبل الودیع در بسیاری از موارد با نظرات آلبانی توافق نظر داشته و از او پیروی می‌کرده، در برخی از موضوعات با او اختلاف داشته و این موارد را در کتاب المخرج من الفتنه جمع‌آوری کرده است. (صنعا؛ یمن: مکتبه الصنعا الاثریه، 2002) ص 140

[32]. الودیع، همان‌جا.

[33]. اهمیت این دیدار و نقشی که در انشعاب در جامعة السلفیه اجرا کرده است، از طریق منابع متعدد و مستقلی قابل درک است. الودیع، مخرج من الفتنه و الحزیمی، مصاحبه.

[34]. ودیع، ص 141.

[35]. الشرق الاوسط، 24 و 25 فوریه، 2004.

[36]. همان‌جا.

[37]. Kechichian, "Islamic Revivalism and Change in Saudi Arabia", 11.

[38]. انتفاضه الحرم، ص 35-39.

[39]. مصاحبه الحزیمی.

[40]. ریاض، 18 ژوئن، 2003.

[41]. مصاحبه الحزیمی.

[42]. در ریاض چهار یا پنج نفر دستگیر شدند، از جمله محمد قحطانی و محمد الحیدری.

[43]. حزیمی چند هفته پس از این اتفاق از تمام اعضاء دوباره دعوت کرد تا در صحرایی در ناحیه قصیم گردهم آیند. طبق گزارش حزیمی، حداکثر در این مجمع هشتاد نفر شرکت کردند.

[44]. نوارهای ضبط‌شده صدای جهیمان در دهه 1990 در میان حلقه‌های سلفی عربستان به سرعت دست به دست می‌شد و طرفداران بسیاری داشت.

[45]. Kechechian, p.160.

[46]. مصاحبه حزیمی.

[47]. جهیمان خود مدعی است که شیخ بن باز در این مجموعه هیچ اشکال و ایرادی را نیافته است. بنگرید به دعوة الاخوان که توسط قحطانی در زلزال جهیمان فی مکه، ص 28 نقل شده است.

- [48] بنگرید به مصاحبه حزیمی. او خود شخصا در این ماجرا نقش داشته است.
- [49]. عنوان اولین نامه «رفع الالتباس عن ملة من جعله الله اماماً للناس» است. مجموعه این هفت نامه با عنوان الرسائل السبع منتشر شد. چهار نامه دیگر هم با عنوان مجموعه الرسائل العماره و التوحید و الدعوه الاخوان و المیزان لحیة الانسان. ر.ک به: ابوذر؛ ثورة فی رحاب مکه، ص 113
- [50]. دعوة الاخوان، منقول از قحطانی، زلزال جهیمان فی مکه، ص 37.
- [51]. مقبل الودیعی؛ ترجمة عبدالرحمن مقبل الهادی الودیعی؛ صنعاً، یمن: دارالاثر، 2002، ص 27.
- [52]. مصاحبه تلفنی با عبدالرحمن عبدالخالق در دفتر خالد سلطان، کویت، می 2005. برخی از این ردیات بعدها در مجموعه‌ای از عبدالخالق به نام الولاء و البرائة منتشر شد.
- [53]. مصاحبه با خالد سلطان و اسماعیل شطی، کویت، می 2005.
- [54]. این مجموعه، در کتاب مهمی به نام الدرر السنیة فی الاجوبة النجدیة منتشر شد.
- [55]. الفتنة و اخبار المهدي و نزول عیسی علیه السلام و اشراط الساعة.
- [56]. احمد، رسائل جهیمان العتیبی، 209.
- [57]. طبق اطلاعات حزیمی، قحطانی امام جماعت مسجدی کوچک به نام الرویل در ریاض بوده است.
- [58]. محمد قحطانی مدعی ست که اجدادش (اشراف) همراه با سپاه محمدعلی پاشای مصر، به عربستان آمده‌اند و در قریه‌ای که امروز اولاد قحطان در آن زندگی می‌کنند، ساکن شده است.
- [59]. سنن ابوداود، 36: 4272.
- [60]. همان‌جا.
- [61]. Ella landau-tasseron, "The Cyclical reform: A Study of the Mujaddid tradition", (Studia Islamica, 70 (1989).
- [62]. نگارندگان از برنارد هایکل برای اطلاعات ارزشمندشان متشکر هستند.
- [63]. Toby Craig Jones, "Rebellion on the Saudi periphery, Modernity, Marginalization and shia uprising of 1979" in IJMES, 38(2006): 213-233.
- [64]. یک خبرنگار انگلیسی با یک کشاورز مکی در دسامبر 1979 مصاحبه داشته و آن کشاورز به چشم خود دیده که گروهی که با ترس و وحشت گریزان بوده‌اند، سلاح‌های خود را در چاله‌ای که به سرعت حفر کرده بودند، دفن کرده و گریخته‌اند. ر.ک به: James Buchan, London, Feb 2006
- [65]. مصاحبه الحزیمی.
- [66]. ابوذر؛ ثورة فی رحاب مکه؛ 125.
- [67]. الشرق الاوسط، 6 آوریل، 2005.
- [68]. یکی از شخصیت‌های برجسته جامعه السلفیه در کویت جابر الجلاهمه بود که به سرعت به یکی از شخصیت‌های جهادی مهم تبدیل شد. عبدالله نفیسی نیز از دیگر افراد تأثیرگذار در کویت بود. در آن جمع خالد العدوه که یکی از چهره‌های سلفی مشهور است، اکنون عضوی از مجلس کویت است.
- [69]. الرياض، 19 و 26 می.
- [70]. مصاحبه الحزیمی، الودیعی، المخرج من الفتنة، 141.

[71]. برای مثال ر.ک به: احمد؛ رسائل جهیمان العتیبی؛ 62-63.

[72]. همان‌جا.

[73]. یکی از رویدادهایی که حزیمی راوی آن است، به خوبی نشانگر این حس وفاداری است. زمانی که عبدالله الحربی که با معرفی قحطانی به عنوان مهدی و حمله به مکه مخالف بوده و از جهیمان جدا شده، خبر حمله او به بیت الله و فشار شدید نیروهای امنیتی بر او و همراهانش را شنید، تصمیم گرفت همین اقدام را در قبال مسجد پیامبر در مدینه انجام دهد تا از فشار نیروهای امنیتی به مکه و جهیمان کاسته شود. با این وجود او با گلوله پلیس کشته شد؛ درحالی که برای جمع کردن دوستان و یارانش برای این مقصود به عسیر سفر کرده بود. [74]. یکی از توضیحات محتمل این است که مخالفان چپ‌گرای سعودی با استفاده از این آشفتگی تلاش می‌کردند، از این فضا سوءاستفاده کنند و خود را که از سال 1960 به انزوا کشانده شده بودند را دوباره به صحنه اصلی اتفاقات کشور بازگردانند.

[75]. ناصر السعید در الدستور، 1980، ص 17.

[76]. برای مثال ابومحمد مقدسی نقل می‌کند که از یکی از اعضای سابق جامعه، دستوری دریافت کرده که هیچ عملیات مشابهی در هیچ شهر و نقطه دیگری در دستور کار نیست. ر.ک به: ابومحمد مقدسی؛ الکواشف الجلیه فی کفر الدوله السعودیه؛ ص 197. برای دسترسی راحت‌تر به این کتاب، به تارنمای زیر مراجعه کنید:

www.tawhed.ws

[77]. تنها در خارج از شهر بریده، جمعیتی به نام اخوان بریده در انزوای کامل از مردم شهر زندگی می‌کنند. آنها از تعامل و همراهی با دولت خودداری می‌کنند و از پذیرش مظاهر تمدن جدید، همانند خودرو، تلفن، تلگراف و موبایل پرهیز می‌نمایند. روابط بسیار نزدیکی میان جامعه السلفیه و اخوان بریده وجود داشته است. گروه دیگری به نام حی المهاجرون در یکی از شهرهای نجد وجود دارند که دقیقاً همین مشخصات را دارند و نمونه‌های دیگری از این دست نیز بسیار است.